

«بعد»، نقش‌نمای گفتمان در زبان فارسی

رضا مقدم کیا (دانشگاه تهران)

مقدمه

نقش‌نماهای گفتمان^۱، آن‌گونه که امروز در آثار زبان‌شناسان می‌آید، مقوله‌ای است نقشی- کاربردی. اولین بار لوینسون (LEVINSON 1983, p. 88)، ذیل مبحث «مقوله‌های اشاری در گفتمان»^۲، به وجود کلمات و عباراتی در زبان اشاره کرد که نقش آنها نشان دادن رابطه میان یک گفته و گفته قبلی است. وی تأکید کرد که این عناصر در تعیین شرایط صدق و کذب گزاره‌ای که در پاره‌گفتار میزبان^۳ آنها آمده باشد نقشی ندارند. از این رو، مطالعه آنها در قالب معنانشناسی شرط صدق ممکن نیست بلکه باید آنها را در قالب ملاحظات کاربردشناسی زبان بررسی کرد.

به دنبال اظهار نظر لوینسون، عده‌ای از محققان کوشیدند تا، با بسط رویکردهای نظری به مطالعه نقش‌نماهای گفتمان، ابعاد و زوایای کاربرد این عناصر زبانی را بررسی کنند. از جمله مهم‌ترین آنان می‌توان به شیففرین (Schiffrin 1987)، بلیک‌مور (Blakemore 1987) و هانسن (HANSEN 1998) اشاره کرد که، با توسل به مبانی و دیدگاه‌های نظری گوناگون، سعی کرده‌اند رویکرد کارساز و قابل قبولی برای مطالعه نقش‌نماها فرمول‌بندی کنند. نگارنده، در بخش‌های بعدی این مقاله، رویکرد هانسن را به اختصار معرفی و از آن برای بررسی کاربردهای نقش‌نمای «بَعْد» در زبان فارسی استفاده خواهد کرد. اما قبل از آن لازم است

1) discourse markers

2) discourse deixis

3) host-utterance

به اختصار درباره‌ی حوزه کار و اهداف تحلیل گفتمان سخن گفته شود.

تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان حوزه بسیار وسیعی است که طی سه دهه اخیر محققان رشته‌های متعدد به آن توجه کرده‌اند. در گسترش تحقیقات در این حوزه، به ویژه زبان‌شناسان، دانشمندان علوم اجتماعی و فلسفه نقش مؤثری داشته‌اند. تحلیل‌گران گفتمان میان ساختار و واحدهای گفتمان، از سویی، و واحدها و مقولات زبان در سطح جمله، از سوی دیگر، فرق قایل‌اند و بر آنند که تحلیل گفتمان را به توصیف صورت‌های زبانی فارغ از اهداف یا کارکردهای آنها نمی‌توان محدود کرد. (Brown and Yule 1983, p.1)

کاربرد زبان برای برقراری ارتباط با دیگران نیازمند دانش و مهارت‌هایی فراتر از صرفاً توانایی تولید جمله‌های دستوری و خوش ساخت است (Cook 1989, p.6). از سویی، در گفتار یا نوشتار همواره از جمله‌های کامل و دستوری استفاده نمی‌شود و چه بسا از این بابت در برقراری ارتباط مشکلی پیش نیاید. در عوض، صرف تولید جمله‌های کامل و دستوری و قرار دادن آنها به دنبال یکدیگر کلام را، در موقعیت ارتباطی معینی، لزوماً قابل فهم نمی‌سازد. برای مثال اگر شما به همراه دوستان به رستوران رفته باشید و غذا سفارش داده باشید و بعد از چند دقیقه پیش خدمت رستوران همراه غذا بیاید و خطاب به شما و افرادی که در کنار شما هستند بپرسد:

کدام یک از شما ماهی بودین؟

این پاره گفتار به درستی تعبیر و معنی‌دار تلقی می‌شود در حالی که جدا از موقعیت مذکور بی معنی به نظر می‌رسد. معنی‌دار و مربوط بودن مهم‌ترین خاصیت گفتمان است و آن در اصطلاح زبان‌شناسی پیوستگی^۴ خوانده می‌شود. برخی از زبان‌شناسان پیوستگی را حاصل وجود پیوندهای انسجامی در متن و گفتمان می‌دانند. دستوریان متن^۵ کوشیده‌اند، با کاربرد روش‌های تحلیل دستور جمله-بنیاد^۶ در مطالعه متن، به نوعی دستور برای زبان در سطح فراتر از جمله دست پیدا کنند. برخی دیگر از زبان‌شناسان پیوستگی یا عدم پیوستگی در سخن را به روابط صوری بین گفته‌ها مربوط نمی‌دانند،

4) coherence

5) text grammarians

6) sentence linguistics

بلکه آن را حاصل رابطه میان کنش‌هایی می‌دانند که با ادای آن گفته‌ها تحقق می‌یابد (Labov 1970). آنان برآنند که «گفته» با قواعدی برای تعبیر به «آنچه با آن گفته انجام می‌شود» مربوط می‌گردد. این قواعد خصلت اجتماعی و غیرزبانی دارند. عده‌ای دیگر از زبان‌شناسان دانش کاربران زبان درباره نحوه پیش‌برد تعاملات روزمره را تنها بخشی از دانش کلی اجتماعی-فرهنگی می‌دانند. این دانش کلی تنها تعبیرکننده گفتمان نیست بلکه زیربنای تعبیر هر جنبه‌ای از تجربه‌های ماست. دویوگراند (de BEAUGRANDE 1980, p.30) می‌گوید:

این‌که مردم چگونه به معنا یا کارکرد یک متن پی می‌برند موردی است خاص از این پرسش کلی که مردم اساساً چگونه کیفیت جریان امور را درمی‌یابند.

هانسن (HANSEN 1998, p.176) پیوستگی را خاصیت متن نمی‌داند بلکه کیفیتی مربوط به بازنمودهای ذهنی^۷ می‌داند که، بر اساس متن و بافت و استنتاجاتی که از آن دو به عمل می‌آید، شکل می‌گیرند. از این رو متن را تا آنجا می‌توان دارای پیوستگی دانست که بشود از محتوای آن بازنمودی منسجم و یکپارچه شکل داد. لذا پیوستگی ممکن است درجاتی داشته باشد.

بنابراین، در تحلیل گفتمان، قواعد دستور زبان تنها یکی از منابعی شمرده شده که برای تولید و تعبیر گفتمان دارای پیوستگی به کار می‌رود و تشخیص وجود یا فقدان پیوستگی در گفتمان بی‌توجه به عناصر بافت، یعنی همان دانش گویندگان و شنوندگان از کیفیت جریان امور در جهان خارج، ممکن نیست.

نقش‌نماهای گفتمان

چنان که در مقدمه آمد، نقش‌نماهای گفتمان در زبان مقوله‌ای هستند نقشی-کاربردی و این به آن معناست که آحاد این مقوله، هرچند ریشه در طبقات واژگانی-دستوری دارند، خود طبقه‌ای صوری (واژگانی-دستوری) نیستند. این عناصر را می‌توان مقوله‌ای میانی بین عناصر قاموسی و عناصر دستوری زبان دانست که در سطح غیرارجاعی^۸ پیام‌ها عمل

7) mental representations

۸) non-referential، منظور از عمل در سطح غیرارجاعی آن است که این عناصر برای انتقال اطلاعات درباره جهان خارج به کار نمی‌روند.

می‌کنند و، از نظر ساختاری، اختیاری هستند؛ اما، از نظر معناشناختی، به عناصر دستوری نزدیک‌ترند تا به عناصر قاموسی. (Ibid, p.225)

تا به امروز، از نقش‌نماهای گفتمان، تعریفی که قبول عام یافته باشد به دست داده نشده است؛ اما پذیرفته شده است که از این عناصر انواع دلالت‌های فرازبانی درباره گفتمان جاری حاصل می‌گردد (Ibid, p.4) یا به وجود رابطه‌ای زنجیره‌ای بین پیام مندرج در گفتمان جاری و گفتمان قبلی پی برده می‌شود (FRASER 1990, p.383) یا این نقش‌نماها عناصری متعلق به رشته کلام‌اند که واحدهای گفتار را مرزبندی می‌کنند (Schiffrin 1987, p.31). در هر حال، همان‌طور که بیشتر محققان اشاره کرده‌اند، نقش‌نماهای گفتمان برای ایجاد پیوستگی در گفتمان یا تحکیم و تقویت آن به کار می‌روند.

محققان به برخی ویژگی‌ها دست پیدا کرده‌اند که بین آحاد مقوله نقش‌نماهای گفتمان مشترک است. برای مثال، از نظر خصوصیات نوایی^۹ گفته می‌شود که ممکن است با تکیه یا بدون تکیه تلفظ شوند، ممکن است به عنوان یک واحد آهنگی^{۱۰} جداگانه یا در داخل یک واحد آهنگی دیگر تولید شوند. به لحاظ آوایی معمولاً بیشتر این عناصر دستخوش نوعی تنزل شده‌اند. از نظر ساخت‌واژی ممکن است بسیط یا مرکب باشند. معمولاً از مقوله‌های واژگانی دیگر (بیشتر قید و صفت) گرفته شده و، پس از طی کردن روند دستوری شدن، به نقش‌نمای گفتمان تبدیل گشته‌اند. از نظر نحوی، می‌توانند در ابتدا، داخل یا انتهای یک پاره‌گفتار قرار بگیرند؛ اما، به هر حال، در ساخت نحوی جمله وارد نمی‌شوند و می‌توان آنها را، بی‌آن‌که به ساخت نحوی جمله خدشه‌ای وارد شود، حذف کرد. از نظر معنایی، چیزی به محتوای گزاره‌ای پاره‌گفتار میزبان خود اضافه نمی‌کنند و در تعیین شرایط صدق آن نقشی ندارند؛ بنابراین، حذف آنها بر شرایط صدق گزاره‌ای که در قالب آن پاره‌گفتار بیان شده تأثیری نمی‌گذارد.

معیارها و موازینی که برشمرده شد برای بازشناسی یک عنصر زبانی به عنوان نقش‌نمای گفتمان به کار می‌رود. اما برای تشخیص کارکردهای نقش‌نمای گفتمان هر زبانی باید کارکردهای گفتمانی آن زبان را به دقت تجزیه و تحلیل کرد. همان‌طور که گفتیم تاکنون رویکردهای متعددی برای مطالعه نقش‌نماها فرمول‌بندی شده است. در این

9) prosodic

10) tone-unit

مقاله، یکی از این رویکردها بیان و از دیدگاه‌های آن برای توصیف کارکردهای نقش‌نمای «بعد» در گفتمان زبان فارسی استفاده می‌شود.

رویکرد هانسن در مطالعه نقش‌نماهای گفتمان

هانسن درباره نقش‌نماهای گفتمان تحقیق مفصلی انجام داده است. وی کوشیده است، با بهره‌گیری از مفاهیم متعددی چون دستوری شدن، معناشناسی رهنمودی^{۱۱}، چندمعنایی و با استفاده از یافته‌های نظریه ربط^{۱۲} و مکالمه‌کاوی^{۱۳} رویکرد جامعی برای توصیف نقش‌نماهای گفتمانی تدوین کند.

دستوری شدن فرایندی است که طی آن یک عنصر قاموسی خصوصیتی دستوری پیدا می‌کند. با این فرایند، عنصر دستوری شده، از نظر آوایی، دستخوش تنزل می‌گردد؛ از نظر نحوی، جایگاه ثابت و مقید در داخل جمله پیدا می‌کند^{۱۴}؛ و، از نظر معنایی، روندی از ذهنی شدن را طی می‌کند به طوری که بیشتر برای بیان نگرش گوینده به کار می‌رود تا برای اشاره به موقعیت‌های توصیف‌شده بیرونی.

معناشناسی رهنمودی در مقابل دیدگاه محتوایی به معنای زبانی قرار دارد. بر اساس آن، کلمات زبان، ذاتاً و جدا از موقعیت‌های ارتباطی، واجد معنا محسوب نمی‌شوند. نه تنها عناصر دستوری بلکه حتی عناصر قاموسی، در وهله اول، به مثابه رهنمودهای پردازشی عمل می‌کنند؛ یعنی گوینده با ادای آنها موجب می‌شود که شنونده به ذخیره خود از دانش و تجربه تعمیم‌یافته دست پیدا کند تا در پرتو آن بتواند آنچه را می‌شنود تعبیر کند. بنابراین، نقش‌نماهای گفتمان نیز نوعاً یک رشته رهنمودها هستند که شنونده را به تعبیر درستی از سخن گوینده هدایت می‌کنند.

از دیدگاه چندمعنایی، عناصر دستوری ممکن است معانی متعدّد داشته باشند که صرفاً از ملاحظات کاربردی ناشی نباشند بلکه به صورت زنجیره‌ای (بر اساس شباهت‌های خانوادگی) یا به مثابه گسترش‌هایی از یک سنخ اعلیٰ (WITTGENSTEIN 1971) به

11) instructional semantics

12) relevance theory

13) conversation analysis

۱۴) البته، همان‌طور که هانسن گفته است، نقش‌نماهای گفتمان، برخلاف عناصر دیگر، در روند دستوری شدن از ساخت نحوی پاره میزبان خود جدا می‌شوند.

هم مربوط شوند. با این دیدگاه، نیازی نیست که به وجود یک معنای اصلی برای یک عنصر خاص در همه کاربردهای آن قایل شویم؛ از سوی دیگر، این امکان فراهم می‌آید که برای معنی آن عنصر در بافت خاص نوعی عدم قطعیت سراغ گیریم از این جهت که برخی از معانی آن عنصر ممکن است در بافتی خاص همپوشی داشته باشند.

نظریه ربط را، که هانسن از آموزه‌های آن در توصیف نقش‌نماهای گفتمان استفاده کرده است، اول بار اسپربر و ویلسون (Sperber and Wilson 1986) مطرح کرده‌اند. آنان آراء خود را بر اصل همکاری^{۱۵} گرایس استوار کرده‌اند. آنان بر آنند که اصل همکاری گرایس را با چهار قاعده آن در نهایت می‌توان در اصل شامل ربط خلاصه کرد و این اصل است که بر تولید و درک گفتمان حاکم است. در این نظریه، ربط خاصیتی است مربوط به گزاره‌ها نه پاره‌گفتارها. بنابراین، پاره‌گفتار در صورتی به گفتمان جاری مربوط شمرده می‌شود که حاوی اطلاعات ذی‌ربط باشد. به نظر اسپربر و ویلسون، همه ارتباط‌های عامدانه با حد مطلوبی از ربط صورت می‌گیرد، یعنی شنونده از گوینده انتظار دارد که همه کوشش خود را به خرج دهد تا سخنش از حداکثر ربط برخوردار باشد و خود نیز، با همین انتظار، پیام دریافتی را تعبیر می‌کند. ربط مفهومی است نسبی که بر اساس اصل هزینه/فایده تعریف می‌شود؛ یعنی هرچه تضمّنات بافتی^{۱۶} پاره‌گفتار بیشتر باشد ربط آن بیشتر خواهد بود و هرچه ربط پاره‌گفتار بیشتر باشد تلاش و کوشش ذهنی لازم برای تعبیر آن کمتر خواهد بود. همچنین، نمی‌توان پاره‌گفتار را صرفاً بر پایه ملاحظات زبانی به طور رضایت‌بخش تعبیر کرد، زیرا بافت نیز ملازم فرایند تعبیر است. باید گوشزد شود که بافت در این نظریه به مجموعه مفروضاتی اطلاق می‌شود که در حافظه گوینده و شنونده ذخیره شده‌اند.

۱۵) cooperative principle؛ گرایس GRICE معتقد است که یک اصل کلی بر جریان ارتباط حاکمیت دارد و آن اصل همکاری است. بر اساس این اصل، هر یک از طرفین تعامل می‌کوشد تا نقش خود را در مکالمه به شایستگی ایفا کند. اصل همکاری بر چهار قاعده کمیت، کیفیت، ربط و صراحت مبتنی است. بنا بر قاعده کمیت، گفتار نباید حاوی اطلاعات اضافی یا کمبود اطلاعاتی باشد؛ قاعده کیفیت مستلزم آن است که گفتار فرد مبنای واقعی داشته باشد؛ قاعده ربط مقرر می‌دارد که آنچه ادا می‌شود باید به موضوع بحث مربوط باشد؛ و لازمه قاعده صراحت آن است که سخن روشن و مختصر و منظم باشد.

۱۶) contextual implications؛ منظور آن تضمّناتی است که در نتیجه پردازش اطلاعات جدید در پرتو اطلاعات و مفروضات پیشین حاصل می‌شود. این تضمّنات ممکن است برای شنونده مفروضاتی بی‌سابقه یا تقویت‌کننده مفروضات پیشین و یا زایل یا ضعیف‌کننده آنها باشند.

سرانجام باید اشاره کنیم که مکالمه‌کاوی نظریه‌ای تعاملی است که از بطن نظریه جامعه‌شناختی روش‌شناسی قومی^{۱۷} برآمده است. مکالمه‌کاوی، به طور خاص، با گفت‌وگوهای عادی به مثابه اصلی‌ترین شکل کنش اجتماعی سروکار دارد. در این نظریه، گفت‌وگوهای معمولی نمونه‌اعلای تعامل زبانی‌اند که می‌توان گفت دیگر اشکال سخن از آن اقتباس شده‌اند. با همین گفت‌وگوهاست که نظم اجتماعی پدید می‌آید و حفظ می‌شود. موضوع مطالعات مکالمه‌کاوی گفت‌وگوهایی نیست که از نظر دستوری ساخت سالم داشته باشند بلکه کارورزان این حوزه کوشیده‌اند تا، بر پایه مفاهیمی، برای تجزیه و تحلیل گفت‌وگوهای عادی و روزمره روش‌هایی ابداع و با آنها ماهیت این‌گونه گفت‌وگوها و سازوکارهای مؤثر در آنها را بیان کنند.

یکی از مفاهیم محوری در مکالمه‌کاوی مفهوم نوبت‌گیری^{۱۸} است. چون تعامل زبانی مهم‌ترین شکل کنش اجتماعی است، نوبت‌گیری در گفت‌وگو امکان هماهنگ‌سازی کنش‌های منفرد برای نیل به مقصودی مشترک را فراهم می‌آورد. همچنین، نوبت‌گیری امکان چانه‌زنی بر سر معانی و مطالب مربوط و نامربوط و نیز مقاصد ضروری برای حفظ تفاهم متقابل را فراهم می‌سازد.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ساختاری گفت‌وگو وجود جفت‌های مجاور^{۱۹} است. جفت‌های مجاور مشتمل بر دو گفته دو گوینده‌اند. در این نوع گفت‌وگوها، پاره‌گفتار اول نه تنها ادای پاره‌گفتار دوم را موجب می‌گردد بلکه ایجاب می‌کند که پاره‌گفتار دوم از نوع خاصی باشد. پرسش و پاسخ، تقاضا و قبول یا رد آن، پیشنهاد و قبول یا رد آن نمونه‌هایی از جفت‌های مجاورند. جفت‌های مجاور و نظام نوبت‌گیری با هم رابطه تنگاتنگ دارند و در اصل نه تنها تعیین‌کننده انتخاب گوینده دوم‌اند، بلکه نحوه برخورد او را نیز با پاره‌گفتار ادا شده محدود می‌کنند. بنابراین، جفت‌های مجاور در تحقق مقاصد تعامل نقش اساسی دارند.

(۱۷) ethnomethodology؛ واضح این نظریه هارولد گارفینکل H. Garfinkel است که دیدگاه‌های او در تقابل با دیدگاه پارسون PARSON قرار داشت. وی این نگرش جبری را رد می‌کند که کنش‌گران اجتماعی یک رشته قواعد رفتاری را در خود درونی کرده باشند و نظم اجتماعی حاصل کاربست ناخودآگاه و خودکار این قواعد باشد. وی می‌گوید که کنش‌گران اجتماعی در پیروی کردن یا نکردن از هنجارها دست به انتخاب می‌زنند و از عواقب احتمالی انتخاب‌های خود آگاهی دارند. بنابراین، نظم اجتماعی فرایندی است که در موقعیت‌ها پیوسته نوبه‌نو می‌شود.

18) turn-taking 19) adjacency pairs

جفت‌های مجاور در نوبت‌گیری شروع گفت‌وگو و در خاتمه دادن به آن پدیدار می‌گردند. نوبت‌گیری با رشته‌سخن آغازی^{۲۰} به راه می‌افتد و با رشته‌سخن پایانی^{۲۱} متوقف می‌گردد. اما بسیاری از پاره‌گفتارها موجب پدید آمدن نوع خاصی از پاره‌گفتار مجاور خود نمی‌شوند؛ از این رو، توجه به نوع دیگری از ساختار در گفت‌وگو ضروری است و آن زنجیره‌کنش^{۲۲} است. در این نوع مکالمه، نوع خاصی از پاسخ به یک پاره‌گفتار الزامی نیست بلکه محض پاسخ، صرف نظر از نوع آن، مربوط تلقی می‌شود. زنجیره‌ارزش‌داوری- موافقت/ مخالفت^{۲۳} نمونه‌ای برای این نوع ساختار است.

در مکالمات، گرایش گویندگان به استفاده از ساخت ترجیحی^{۲۴} است. مثلاً، در پاسخ دادن به یک سؤال یا به یک تقاضا، پاسخ‌های ممکن هم‌رتبه نیستند و معمولاً یکی از آنها ترجیح داده می‌شود و این ترجیح در شکل پاره‌گفتار پاسخ نیز منعکس می‌گردد. این گونه ترجیحات پدیده‌های تعاملی عرفی شده‌اند که ارتباط نزدیکی با مفهوم وجهه^{۲۵} دارند. از نظر براون و لوینسون (Brown and Levinson 1987)، آحاد یک جامعه دو نوع وجهه دارند، وجهه مثبت و وجهه منفی. وجهه مثبت به تصویری اطلاق می‌شود که افراد از خودشان دارند؛ مثلاً تمایل به این که خود و ارزش‌هایشان مورد تأیید قرار بگیرد. از سوی دیگر، افراد تمایل دارند که آزادانه عمل کنند بی‌آن‌که محدودیتی از سوی دیگران بر آنها اعمال شود و این وجهه منفی آنهاست. برخی از کنش‌های اجتماعی نسبت به وجهه مثبت یا منفی گوینده یا شنونده تهدیدآمیز تلقی می‌شوند. از این رو، معمولاً از کنش‌های غیرمرجّح اجتناب می‌شود یا سعی می‌شود استفاده از آنها به حداقل برسد. بنابراین، قبول درخواست و تعارف و پیشنهاد و دعوت، و موافقت با ارزیابی گوینده از یک موقعیت و دادن جواب مورد نظر به یک سؤال کنش‌مرجّح شمرده می‌شود. در عوض، ردّ درخواست و تعارف و پیشنهاد و دعوت و مخالفت با ارزیابی گوینده و پاسخ ندادن به یک پرسش یا دادن پاسخ دور از انتظار کنش غیرمرجّح و تهدید کننده وجهه شنونده محسوب می‌گردد.

هانسن، همچنین، در تعیین حدود مقوله‌هایی از عناصر زبانی، که اعضای هر یک از

20) opening sequence 21) closing sequence 22) action chain
23) agreement / disagreement evaluation chain 24) preference organization
25) face

آنها ممکن است به عنوان نقش‌نمای گفتمان به کار روند، به این معنی اشاره می‌کند که نقش‌نماهای گفتمان به همراه طبقات دیگری از عناصر زبانی از جمله اصوات^{۲۶}، حروف ربط، قیدهای جمله، ادوات وجهی^{۲۷} و ادوات تأکید بر روی هم مقوله ادوات^{۲۸} را در زبان تشکیل می‌دهند. ادوات عناصری غیرتصریفی‌اند که ویژگی‌های مشترکی دارند. تعیین ملاک‌ها و معیارهای لازم و کافی برای قرار دادن یک عنصر خاص در یکی از این مقولات غالباً دشوار است؛ چون یک عنصر زبانی ممکن است همزمان به چند مقوله متعلق باشد؛ مثلاً در بافت‌هایی به عنوان قید و در بافت‌هایی دیگر به عنوان حرف ربط یا نقش‌نمای گفتمان به کار رود. به بیانی دیگر، ادوات با مرز روشنی از یکدیگر متمایز نیستند و عناصری سیال‌اند؛ فقط می‌توان گفت که، در بافت معینی، کاربرد یا معنی آنها به یکی از مقولات نزدیک‌تر است.

هانسن رویکرد خود را به توصیف و تحلیل نقش‌نماهای گفتمان به شرح زیر فرمول‌بندی می‌کند:

من از بررسی رویکردهای گوناگون به مطالعه نقش‌نماهای گفتمان الهامات بسیار گرفتم. بر آنم که معنای نقش‌نماهای گفتمان، هرچند این نقش‌نماها غیرگزاره‌ای^{۲۹} هستند، باید به عنوان بخشی از معناشناسی زبانی بررسی و توصیف شود و نه صرفاً به مثابه پدیده‌ای کاربردی. البته در بررسی این عناصر باید به آموزه‌های معناشناسی رهنمودی توجه داشت. برای تبیین معناشناسی نقش‌نماها مفهوم ربط را سودمند می‌دانم، هرچند بر آنم که برای توصیف رضایت‌بخش کاربرد این عناصر باید از نظریه‌ای تعاملی در کنار نظریه ربط استفاده کرد، که در این تحقیق مکالمه‌کاوی را به این عنوان انتخاب کرده‌ام. من، همچون شیفرین، بنا را بر اهمیت مطالعه نقش‌نماها در بافت واقعی تولید گفتمان شفاهی می‌گذارم. (HANSEN 1998, p.36)

وی همچنین نقش‌نماهای گفتمان را چنین تعریف می‌کند:

نقش‌نماهای گفتمان عناصر زبانی غیرگزاره‌ای‌اند که کارکرد عمده آنها ربط دادن بخش‌های گفتمان و حوزه عمل آنها متغیر است. منظور از حوزه عمل آن است که واحد گفتمانی میزبان یک نقش‌نما می‌تواند هر اندازه یا شکلی داشته باشد، از الگوی آهنگی نمودار کارکردی ناظر به مقصودی معین گرفته تا پاره‌گفتارهایی که جمله کامل نباشند و تا گفتمانی که از چند پاره‌گفتار تشکیل شده باشد. (Ibid, p.73)

26) interjections

27) modal particles

28) particles

29) non-propositional

توصیف نقش‌نمای «بعد»

بعد در برخی از کاربردهایش در زبان فارسی نقش‌نمای گفتمان است. این واژه، در فرهنگ معین، قید شناخته شده در معنای متضاد قبل و مترادف با پس و سپس. همچنین صادقی و ارژنگ (۱۳۵۸، ص ۷۲) بعد را در کنار واژه‌های دیگری چون ابتدا، اول، نخست، بعداً، پس، سپس قید جمله شمرده‌اند که ترتیب انجام کار را می‌رساند و معمولاً در ابتدای جمله می‌آید. فرشیدورد (۱۳۷۵، ص ۲۷۱) بعد را حرف ربط همپایگی می‌داند که توالی را می‌رساند، یعنی دو کلمه یا دو جمله‌واره (فراکرد) یا دو گروه را که فعلشان با هم توالی زمانی دارند همپایه می‌سازد و، در عین حال، نقش قید را هم ایفا می‌کند. برای مثال، او در جمله

او به خانه رفت و غذا خورد و بعد استراحت کرد.

بعد را هم قید ترتیب می‌داند که استراحت کرد را مقید ساخته است و هم حرف ربط می‌داند که فراکرد غذا خورد را به فراکرد بعد از آن مربوط کرده است.

خانلری (۱۳۷۰، ص ۲۵۰) بعد را، مانند پس، حرف ربط توالی می‌داند که دو جمله خبری را، که دومی نسبت به اولی توالی زمانی دارد، یعنی در پی آن واقع شده است، به هم می‌پیوندد. مانند

شام می‌خوریم - بعد - به گردش می‌رویم.

این‌که بین دستورنویسان در تعیین مقوله دستوری واژه بعد اختلاف نظر وجود دارد، این نکته را که ادوات مرز مشخصی ندارند و یک عنصر زبانی ممکن است در آن واحد به چند مقوله دستوری-واژگانی تعلق داشته باشد تأیید می‌کند. اگر بعد در ساخت جمله زبان فارسی فرضاً هم حرف ربط توالی و هم قید جمله باشد، باز هم به مواردی از کاربرد آن در گفتمان زبان فارسی برمی‌خوریم که این واژه در آنها نه حرف ربط توالی است نه قید جمله. برای نمونه به مثال زیر توجه کنید.

(در یک گفت‌وگوی روزمره)

الف - ببخشید استاد می‌تونم یه سؤال بپرسم؟

ب - خواهش می‌کنم بفرمایید.

الف - این تست رو به ما دادن که اشکالاتشو پیدا کنیم بعد من هرچی می‌گردم نگاه می‌کنم

هیچ اشکالی توش پیدا نمی‌کنم.

همان‌طور که مشخص است در این مثال **بعد** را نمی‌توان قید ترتیب انجام کار یا حرف ربط توالی دانست، زیرا اساساً تقدّم و تأخّر در انجام دادن کار یا توالی زمانی در فعل دوفراکردی که همپایه شده‌اند در آن نیست. به نظر می‌رسد که **بعد** در گفتمان زبان فارسی امروز، علاوه بر آن که هنوز هم به عنوان قید ترتیب انجام دادن کار یا حرف ربط توالی به کار می‌رود، در نتیجه طی کردن روند دستوری شدن، به عنوان پیوند افزایشی^{۳۰} هم به کار برده می‌شود و در این کاربرد به مقوله نقش‌نماهای گفتمان تعلق دارد. با دقت در مثال بالا می‌بینیم که **بعد** را می‌توان، بی‌آن‌که به ساخت نحوی جمله میزبان آن خدشه وارد شود، حذف کرد. همچنین، **بعد** در محتوای گزاره‌ای پاره‌گفتار نقشی ندارد و حذف آن از محتوای گزاره‌ای پاره‌گفتار چیزی نمی‌کاهد. علاوه بر آن، در این مثال، **بعد** در تعیین ساختار مبتدا-خبری^{۳۱} گفتمان نقش دارد، یعنی موقعیت پاره‌گفتار قبل از خود را به عنوان داده مفروض تعیین می‌کند که باید پاره‌گفتار بعدی به آن ربط داده شود (یا صرفاً به آن افزوده شود). همه این شواهد نشان می‌دهد که **بعد** را در مثال بالا باید نقش‌نمای گفتمان دانست.

همان‌طور که گفتیم، مواردی از کاربرد **بعد** در زبان فارسی مشاهده می‌شود که در آنها بدون هیچ تردیدی **بعد** را می‌توان قید ترتیب انجام دادن کار شمرد، چنان‌که مثال زیر:

(در یک گفت‌وگوی روزمره گوینده ماجرای را برای همکارانش تعریف می‌کند)
... **بعد** گفتم دانشجو نباید با استادش این‌جوری صحبت کنه **بعد** گفت مگه ما چه‌جوری صحبت می‌کنیم مثل همه حرف می‌زنیم **بعد** گفتم همه این‌جوری حرف می‌زنن دانشجو که نباید این‌جوری صحبت کنه...

اما، در بررسی کاربردهای **بعد** در گفتمان زبان فارسی، به مواردی برمی‌خوریم که دلالت بر توالی زمانی تنها می‌تواند یکی از تعبیرهای ممکن برای کاربرد این واژه باشد. به مثال زیر توجه کنید:

(در یک گفت‌وگوی روزمره)
الف - پدر، سکرتر یعنی چه؟
ب - یعنی منشی.
الف - امروز یکی از بچه‌هامون به خانوم گفت ما خسته می‌شیم از جزوه نوشتن **بعد** خانوم گفت شما باید یه سکرتر بگیرین براتون بنویسه.

30) additive conjunct

31) thematic structure

همان‌طور که مشخص است، در این مثال، توالی زمانی فقط یکی از تعبیرهای ممکن است و ضرورت ندارد که تصور کنیم گوینده قصد دارد بر این تأکید کند که اول چه اتفاقی افتاد و بعد از آن چه اتفاق دیگری، بلکه هدف گوینده آن است که با استفاده از *بعد* ربط پاره‌گفتار بعدی را به گفتمان جاری نشان دهد و تأکید کند که پاره‌گفتار بعدی تنها در پرتو آنچه پیش از آن گفته شده قابل تعبیر است و به گفتمان ربط پیدا می‌کند. بنابراین، تعبیر توالی زمانی در این‌گونه موارد ممکن است مبتنی بر وجود واژه *بعد* نباشد بلکه مبتنی باشد بر اصل استنتاجی کلی‌تری که به ما امکان می‌دهد بین گزاره‌هایی که به دنبال یکدیگر آمده‌اند یک رشته پیوندهای زمانی یا سببی برقرار کنیم. در تأیید این نکته می‌توان نمونه‌های دیگری از گفتمان زبان فارسی را ذکر کرد که در آنها، برای آن که تعبیر توالی زمانی ضرورت یابد، از قید زمان دیگری همراه با *بعد* استفاده شده است. مانند مثال زیر:

(در یک گفت‌وگوی تلویزیونی مهمان برنامه دربارهٔ سیاست‌گذاری در امر پژوهش و مشکلات و تنگناهایی که در این زمینه وجود دارد صحبت می‌کند)
... اگر فکر کنیم که سرمایه‌گذاری در کوتاه‌مدت می‌تونه مشکلات مملکتی رو حل بکنه این‌طور نخواهد شد و این باز یکی از مشکلاتی هست که دوستان در جاهای مختلف اشاره می‌کنن عدم پایداری سیاست‌های تحقیقاتی ما هست. ما یه بودجه‌ای را مثلاً امسال برای تحقیقات می‌گذاریم سال بعد توقع داریم که کارهای خاصی اتفاق افتاده باشه می‌یائیم می‌بینیم کار خاصی اتفاق نیفتاده بودجه رو کاهش می‌دیم *بعد* سال بعد می‌گیم چرا اتفاق نیفتاد و همین‌طور این مسائل پشت سر هم ادامه پیدا می‌کنه و ما رو بدبین‌تر به تحقیقات و مسائل تحقیقاتی می‌کنه...

که، در آن، گوینده عبارت *سال بعد* را همراه با نقش‌نمای *بعد* به کار برده است تا بر توالی زمانی تأکید کند.

بعد هنگامی که به عنوان نقش‌نمای گفتمان به کار می‌رود دو پاره‌گفتار را، که هرکدام آنها یک کنش-گفتار^{۳۲} کامل است و از سوی یک یا دو گوینده ادا شده‌اند، همپایه و مربوط می‌سازد. در واقع، *بعد* تمهیدی است نزد گوینده که، با استفاده از آن، سخن خود یا سخن گویندهٔ دیگر را ادامه دهد و بخش دیگری را به گفتمان اضافه کند. بنابراین، *بعد* همواره به

32) speech-act

بخش قبلی در گفتمان نظر دارد و نشان می‌دهد که درک آن بخش پیشین برای آن که بخش بعدی ربط و پیوستگی پیدا کند ضرورت دارد. اما بعد برخلاف نقش‌نمای افزایشی و، نشان می‌دهد که دو پاره‌گفتار همپایه‌شده جداگانه به گفتمان جاری ربط پیدا می‌کنند و شنونده باید دو پاره‌گفتار را جداگانه در باز نمود ذهنی خود از گفتمان جاری بگنجانند. در این ویژگی است که بعد با و به عنوان پیوند افزایشی تفاوت پیدا می‌کند. زیرا و، همانند and در زبان انگلیسی (Blakemore 1987, p.120)، نشان می‌دهد که پاره‌گفتار حاصل از همپایه‌سازی در سطحی فراتر از تک‌تک پاره‌گفتارها به گفتمان ربط پیدا می‌کند، یعنی و تضمین نمی‌کند که گزاره‌های اظهارشده در هریک از پاره‌گفتارها جداگانه به گفتمان مربوط شوند بلکه گزاره مرکب حاصل از همپایه‌سازی است که در گفتمان مربوط شمرده می‌شود.

در همین باب، لانگ (Lang 1984, p.7) می‌گوید که حاصل تعبیر معنائی یک ساختار همپایه چیزی فراتر از حاصل جمع تعبیر تک‌تک عناصر همپایه است. او بر آن است که، در جریان تعبیر عناصر همپایه‌شده، باید یک مفهوم تلفیق‌کننده مشترک^{۳۳} در ذهن خود ایجاد کنیم که از نظرگاه خاصی تمامی عناصر همپایه‌شده را دربر گیرد. این نظر هم در مورد و و هم در مورد بعد صدق می‌کند. برای نمونه، به مثال زیر توجه کنید:

(در یک گفت‌وگوی تلویزیونی درباره بودجه)

کارشناس - ... ببینید به دسته اعمال هستند تحت عنوان اعمال حاکمیت، اعمال حاکمیت به تعریف ساده‌شون این هست یعنی اعمالی هستند که نظم و نظامات اساسی جامعه به اونها وابسته است مثل دفاع مثل امنیت مثل مثلاً امور بهداشتی حُب مثل جلوگیری از بیماری‌های واگیردار و مقولاتی از این قبیل. حُب ببینید این یک دسته اعمال ولی الآن اگر امروز یکی از ما بپرسه از هر محققى در ایران از هر کس در سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور از مجلس از هر جایی که بودجه ایران بخش حاکمیتی‌اش چقدره کجاست پارسال با امسال چه تغییری کرده تعداد پرسنلش کم شده زیاد شده ببینید این چنین تفکیک‌هایی در بودجه ایران وجود نداره بعد در کنار این بخش حاکمیت حُب دسته دومی از وظایف هست این دسته دوم باز توزیع درآمد و رفاه است حُب اینجا نوع دیگری از خدمات دولتی است انحصاراً هم دولت نیست نظام تأمین اجتماعی کشور بیمه‌هاست خیلی مقولات متعدد و دولت با هم در حقیقت با هم یک سبدی دارند بودجه مشخص هست حالا عرض من این است باز اگر کسی در بودجه

ایران واقعاً بخواهد بفهمد در این بودجه باز توزیع چیه نمی‌تونه همین‌طور بحث تصدی‌ها همین‌طور بحث به اصطلاح برنامه یا توسعه...

در این مثال، تعبیر دو بخش از گفتمان که با استفاده از بعد همپایه شده‌اند تنها در پرتو توجه به مفهوم مشترکی که هر دو بخش از گفتمان را دربرمی‌گیرد ممکن است و آن مفهوم مشترک شفافیت در بودجه است که موضوع گفت‌وگوست. در واقع، گوینده می‌خواهد بگوید که بودجه ایران در بسیاری از زمینه‌ها شفافیت ندارد و اشاره به مشخص نبودن بخش اعمال حاکمیت و بخش بازتوزیع درآمد در بودجه برای آن است که ادعای خود را ثابت کند. بنابراین، هرچند دو پاره‌گفتار همپایه‌شده هریک جداگانه به گفتمان جاری ربط پیدا کرده، حاصل تعبیر کلی ساختار همپایه‌شده فراتر از تعبیر تک‌تک پاره‌گفتارهاست و تعبیر باید در پرتو مفهومی کلی‌تر که همان شفافیت در بودجه است صورت بگیرد.

این خاصیت بعد، که می‌تواند ربط یک پاره‌گفتار یا کنش گفتمانی را مستقلاً نشان دهد، ناشی می‌گردد از کاربرد آن به عنوان قید ترتیب انجام گرفتن کار و توالی زمانی چون گفته‌ها به طور خطی و در بُعد زمان پدید می‌آیند، طبیعی است که عنصر جدید و زماناً مستقل بعد از عنصر قبلی بیاید. از این رو، کاربرد بعد به عنوان پیوند افزایشی را می‌توان، بر اساس نظر هاین (Hein et al 1991, p.204)، نمونه‌ای از استعاره نحوی^{۳۴} دانست که طبق آن توالی رویدادها در جهان خارج به مثابه ابزاری برای بازنمود ساختار گفتمان به کار برده می‌شود.

در همه مثال‌هایی که تاکنون از کاربرد بعد به عنوان نقش‌نمای گفتمان آوردیم، گوینده از بعد برای ادامه دادن سخنان خودش استفاده کرده است. اکنون به یک نمونه که در آن گوینده از بعد برای ادامه دادن سخن دیگری استفاده کرده است توجه نمایید.

(در یک گفت‌وگوی تلویزیونی درباره هنرهای سنتی)

الف - می‌دونید چرا این هنرها امروز داره به سمتی می‌ره که ضعیف بشه داره رو به رکود می‌ره اینا یه موقعی منبع درآمد بود اون موقع هنر زنده‌ای بود این قدر تزیینی نبود مثل

۳۴) metaphor of grammar، استعاره در سطح واژگان به تعبیرهایی گفته می‌شود که، با آن، صفت یا خصوصیتی را به چیزی نسبت دهند که به طور طبیعی واجد آن نباشد. در اینجا هم منظور از استعاره نحوی آن است که خصوصیت یا کیفیتی به کلمه بعد و، در نتیجه، به ساختار گفتمان نسبت داده شده که مربوط به توالی رویدادها در جهان خارج بوده است.

امروز هنری بود که برایش استفاده وجود داشت وقتی کاسه رو مسگر می‌ساخت توش آب می‌خوردن استفاده می‌کردن... متأسفانه حالا می‌شه گفت با این صنعتی که وارد شده این هنرها کم‌رنگ و بوی خودشونو از دست می‌دن.

ب - بعد می‌دونین باید اینها به مردم معرفی بشن مثلاً من که حالا دارم تو شمال کشور زندگی می‌کنم شاید خودم که مسلماً وقتشو ندارم که برم گوشه و کنار کشور بگردم این هنرها رو بشناسم باید به مردم معرفی بشن اینا اگر می‌خوایم اینا بمونن از بین نرن راهش اینه که اینارو به مردم معرفی کنیم.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، در مثال بالا، گوینده دوم، در ابتدای نوبت سخن گفتن، از بعد استفاده کرده است تا به اطلاعاتی که گوینده قبلی اظهار کرده است مطلبی بیفزاید و، در واقع، سخن او را ادامه دهد. بنابراین، بعد ناظر است به بخش قبلی گفتمان و نشان می‌دهد که پاره‌گفتارِ پس از آن را باید در پرتو آنچه قبلاً در گفتمان آمده تعبیر کرد. همچنین تردیدی وجود ندارد که، در مثال مذکور، با دو پاره‌گفتار مستقل روبه‌رویم که گویندگان هریک از آنها را جداگانه به گفتمان مربوط می‌دانند و تعبیر دو بخش از گفتمان باید در پرتو یک مفهوم مشترک، که همان ضعیف شدن موقعیت هنرهای سنتی باشد، صورت بگیرد.

توصیفی که در این مقاله از بعد به عنوان پیوند افزایشی ارائه گردید بر تعریفی که گرین‌بام (GREENBAUM 1969, p.36) از پیوندهای افزایشی به دست می‌دهد منطبق است. وی پیوندهای افزایشی را از نظر معناشناسی این‌گونه تعریف می‌کند:

این عناصر یا این معنی را القا می‌کنند که چیزی بر اطلاعات قبلی افزوده شده و آن اطلاعات به نوعی تأیید شده است و یا بر وجود نوعی شباهت بین مطلب بعدی و آنچه قبلاً گفته شده دلالت می‌کنند.

یکی از کاربردهای عمده بعد به عنوان پیوند افزایشی در پاره‌های مکالمه صورت می‌گیرد. گویندگان زبان، در گفت‌وگوهای روزمره، همواره می‌کوشند تا مکالمات آنان روال مشخصی را طی کند و سعی دارند نشان دهند که تعامل آنان هدفمند است و اجزای آن پیوستگی دارد. آنان خود را ملزم می‌بینند که نشان دهند موضوعات جدید از بطن موضوعات قبلی بیرون آمده و با آنها پیوستگی دارد (HERITAGE 1989, p.28). این مطلب در مورد همه انواع گفت‌وگوها صدق می‌کند، به‌ویژه هنگامی که گوینده بخواهد موضوع مکالمه را تغییر دهد. اما در گفت‌وگوهای حاوی یک رشته سؤال و جواب گوینده الزام

بیشتری احساس می‌کند که نشان دهد سؤال بعدی او به گفت‌وگو مربوط می‌شود و در ادامه سؤال‌های قبلی و برای کسب اطلاعات بیشتر است یا آن‌که توضیحات طرف مکالمه در نوبت قبلی موجب طرح سؤال جدید شده است. در همه این موارد، چه بسا گوینده در ابتدای سؤال‌های بعدی خود از نقش‌نمای بعد بهره جوید تا پیوستگی گفتمانی را بین بخش‌های گفت‌وگو حفظ کند. بعد مناسب‌ترین نقش‌نما برای استفاده در پاره‌های سؤال و جواب است، چون همواره نظر به بخش قبلی گفتمان دارد و، در نتیجه، می‌تواند ربط سؤال مطرح‌شده را به سؤال‌های قبلی و به کل گفت‌وگو حفظ کند. لزوم استفاده از این نقش‌نما برای حفظ پیوستگی گفتمانی به حدی است که اگر گوینده، به دلایلی، در ابتدای سؤال بعدی خود از این نقش‌نما استفاده نکند به احتمال زیاد در پایان پاره‌گفتار از آن استفاده خواهد کرد. به مثال‌های زیر توجه کنید:

(در یک مؤسسه آموزش موسیقی)

الف - ببخشید می‌خواستم ببینم اینجا کلاس ارگ هم داره.

ب - بله داریم روزهای یکشنبه و سه‌شنبه است.

الف - بعد باید ارگ هم با خودمون بیاریم؟

ب - نه اینجا خودمون داریم.

الف - بعد شهریه‌اش چقدره؟

ب - شهریه‌اش بیست و چهار هزار تومن برای هشت جلسه است.

الف - بله خیلی ممنون.

(در یک گفت‌وگوی روزمره بین مشتری و صاحب مغازه عکاسی)

الف - می‌خواستم ببینم عکس‌های من حاضره.

ب - کی انداخته بودین؟

الف - روز پنجشنبه.

ب - قبض بهتون داده بودیم بعد؟

الف - بله نوشته بیست و یکم.

بعد به عنوان پیوند افزایشی در همه انواع گفتمان‌ها (روایی، استدلالی، توصیفی،...) به کار می‌رود. در خاتمه این بحث، دو نمونه دیگر از کاربرد بعد در گفتمان زبان فارسی را ذکر می‌کنیم.

(در گفت‌وگوی تلفنی یک بیننده با مجری یک برنامه تلویزیونی)

بیننده - عرضم به حضور شما که الان دو ساله شهرداری منطقه ۱۸ یک پارکی درست کرده توی محله ما به اسم بوستان سرو **بعد** این پارکی که نزدیک خانه ماست خیلی جای قشنگیه حدوداً شش تا هفت تا درخت تنومند داخلش است **بعد** این زمینارو شهرداری گرفته فضای سبزش کرده حالا صاحب این زمین‌ها چهار قواره از این زمین‌هارو رفتن باز دوباره از شهرداری پس گرفتن...

(در گفت‌وگوی تلفنی یک بیننده با تلویزیون)

بیننده - از آقای دکتر می‌خواستم سؤال کنم رو دست‌های شوهر من یه جوش‌هایی می‌زنه تا اول مانده **بعد** قهوه‌ای رنگه... در ضمن خارش هم داره...

نتیجه‌گیری

در گفتمان امروز زبان فارسی، **بعد** عمدتاً به عنوان پیوند افزایشی به کار می‌رود و نقش‌نمای گفتمان است؛ هرچند که هنوز هم به عنوان قید ترتیب انجام گرفتن کار یا حرف ربط توالی کاربرد دارد. بنابراین، می‌شود گفت که **بعد** به چند مقوله واژگانی- دستوری تعلق دارد و قرار دادن آن ذیل یکی از این مقولات نمی‌تواند توصیف درستی از این عنصر زبان فارسی باشد. همچنین، بار معنایی **بعد** به عنوان نقش‌نمای گفتمان یک رشته راهنمایی‌ها یا دستورالعمل‌هایی را از گوینده به شنونده دربر دارد که، از یک سو، او را بدان هدایت می‌کند که در گفتمان دو پاره‌گفتار همپایه‌شده سراغ گیرد و، از سوی دیگر، هریک از این دو پاره‌گفتار را جداگانه به گفتمان مربوط بداند که باید بر اساس یک مفهوم مشترک تعبیر و تفسیر شوند.

منابع

صادقی، علی‌اشرف و ارژنگ، غلامرضا، دستور فرهنگ و ادب سال چهارم، تهران ۱۳۵۸؛ فرشیدورد، خسرو، جمله و تحول آن در زبان فارسی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۷۵؛ معین، محمد، فرهنگ فارسی، انتشارات امیرکبیر، چاپ یازدهم، تهران ۱۳۷۶؛ ناتل خانلری، پرویز، دستور زبان فارسی، انتشارات توس، تهران ۱۳۷۰؛ همایون، همادخت، واژه‌نامه زبان‌شناسی و علوم وابسته، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۷۲.

BLAKEMORE, D. 1987, *Semantic Constraints on Relevance*, Oxford: Blackwell; BROWN, P. and LEVINSON, S. 1987, *Politeness: Some Universals in Language Usage*, Cambridge: Cambridge University Press;

BROWN, G. and YULE, G. 1983, *Discourse analysis*, Cambridge: Cambridge University Press; COOK, G. 1989, *Discourse*, Oxford: Oxford University Press; de BEAUGRANDE, R. 1980, *Text, Discourse and Process*, London: Logman; FRASER, B. 1990, "An Approach to Discourse Markers", *Journal of Pragmatics*, 14: 383-395; GREENBAUM, S. 1969, *Studies in English Adverbial Usage*, London: Longman; HANSEN, M.B.M. 1998, *The Function of Discourse Particles*, Amsterdam: John Benjamins; HEINE, B.C. et al. 1991, *Grammaticalization. A Conceptual Framework*, Chicago: Chicago University Press; HERITAGE, J. 1989, "Current Developments in Conversation Analysis" in: D. ROGER and P. BULL (eds.) *Conversation*: 21-47; LABOV, W. 1970, "The Study of Language in It's Social Context", *Studium generale* 23(1): 30-87; LANG, E. 1984, *The Semantics of Coordination*, Amsterdam: John Benjamins; LEVINSON, S. 1983, *Pragmatics*, Cambridge: Cambridge University Press; SCHIFFRIN, D. 1987, *Discourse Markers*, Cambridge: Cambridge University Press; SPERBER, D. and WILSON, D. 1986, *Relevance: Communication and Cognition*, Oxford: Blackwell; WITTGENSTEIN, L. 1971, *Philosophical Investigations* (English translation), Oxford: Blackwell.

